



آزادی پندار و آزادی گفتار در یک حکومت آزاد

باروخ اسپینوزا



ترجمه سیروس آرین پور

3220 N St NW, Suite 357
Washington, DC 20007

در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران
طرح بنیاد عبدالرحمن برومند

مقدمه ناشر

"هرگز از مرگ نهراسیده ام، حتی اکنون که آن را در قریب ترین فضا و صمیمانه ترین زمان، در کنار خویش حس میکنم. آن را میبویم و بازش میشناسم، چراکه آشنایی ست دیرینه به این ملت و سرزمین. نه با مرگ که با دلایل مرگ سر صحبت دارم، اکنون که "توان" دگردیسی یافته، و به طلب حق و آزادی ترجمه اش نموده اند، آیا میتوان باکی از عاقبت و سرانجام داشت؟ "ما" ای که از سوی "آنان" به مرگ محکوم شده ایم در طلب یافتن روزنه ای به سوی یک جهان بهتر و عاری از حق کشی در تلاش بوده ایم، آیا آنان نیز به کرده ی خود واقف اند؟"

احسان فتاحیان

سنندج آبانماه ۱۳۸۸ هجری شمسی
نوامبر ۲۰۰۹ میلادی

"کسی که خود را به درستکاری و شرافت می شناسد از مرگ به عنوان جنایتکار نمی هراسد و از هیچ کیفی روی نمی گرداند و بخشایش طلب نمی کند و روح اش ترس خورده و نادم از کاری ناشایسته نیست و جان سپردن برای امری نیک را کیفر نمی داند و مرگ در راه آزادی را افتخار آمیز می داند و شکوهمند... هدف حکومت این نیست که آدمیان را از موجوداتی خردورز به ددان و بازیچه های خودکار تبدیل کند، بل که هدف آن توانمند ساختن ایشان است به پروراندن و شکوفا ساختن ذهن و جسمشان در امنیت کامل، و این که بتوانند آزادانه عقلشان را به کار بندند، بی آنکه با خشم و نفرت و رشک و نیرنگ و بیدادگری به ستیز با یکدیگر برآیند. در واقع، هدف حقیقی حکومت آزادی است."

باروخ (بندیکت) اسپینوزا

ووربرگ، هلند، ۱۶۷۰ میلادی

اگر پیام تکان دهنده جوان مبارز کرد ایرانی، گواهی است بر صحت اندیشه های فیلسوفی که بیش از سیصد سال پیش در دیاری دوردست می زیست و به زبانی دیگر می اندیشید و می نوشت، به این دلیل است که این هر دو، در نبرد دایمی انسان ها برای دفاع از حق طبیعی آزادی اندیشه و داوری شان، یار نادیده و ناشناخته یکدیگرند. سلاح این یک فکر و قلم است، و ساز و برگ آن دیگری کردار و جانش.

در تاریخ بشریت این نبرد را پایانی نیست، چرا که در هر دوره ای و خطه ای هستند افرادی که از آزادی اندیشه و نا امنی روحی که به ارمغان می آورد هراس دارند، شک و پرسش و استدلال را بر نمی تابند و با بزدلی پناه به مکتبی یا مذهبی یا ایده تئولوژی برده و عقاید خود را "حقیقت مطلق" می پندارند. و سپس با تکیه بر این "حقیقت مطلق" در صدد حذف آزادی وجدان و خرد

ورزی ذاتی انسان ها برمی آیند. کاری عبث که عاقبت، با خونریزی و ظلم بسیار، به نتیجه هم نمی رسد، چون آزادی اندیشه و خود مختاری در طبیعت انسان است و تا انسان هست، آزادی اندیشه نیز هست.

امروز اگر نیک بنگریم، ایران را میدان همان نبردی می یابیم که سیصد سال پیش در هلند و دیگر نقاط اروپای جنگ زده و زخم خورده صورت گرفت. در ایران دوران ما، ندا ها، مهرنهاد ها، فتاحیان ها، و برادران و خواهران بزرگشان در تابستان شوم ۱۳۶۷، به جرم حفظ حیثیت انسانی و دفاع از حق آزادی عقیده و وجدان خود کشته شدند، همانطور که در سال ۱۶۷۲ یوهان دوویت، رجل سیاسی عالیرتبه هلند، دوست اسپینوزا، از پایه گزاران و مدافعان سیاست مدارا و اعتدال در این کشور، که با همه نیروی خود در مقابل نقض آزادی اندیشه، وجدان و مذهب توسط حکومت ایستادگی می کرد، به دست جمعی اوباش بهره مند از حمایت دولت، و به نام مذهب، به طرز فجیعی به قتل رسید.

بدینسان می توان گفت که مبارزات امروز مردم ایران، به ویژه جوانانش، مرحله ای است از مبارزات چند صد ساله بشریت برای نیل به آزادی و دموکراسی و برای دفاع از ارزش های جهانشمول حقوق بشر. در حمایت از این مبارزات، بنیاد عبدالرحمن برومند بر آن است که تا آنجا که در توان دارد، آزادی خواهان ایران را با اندیشه ها و تجربیات همزمان نادیده، و یارانی که قرن ها پیش در همین جبهه مبارزه می کردند آشنا کند. در این مهم، بنیاد پیرو پیش کسوتانی است که در سی سال اخیر با زحمت زیاد و پاداش کم چه در ایران و چه در خارج از ایران، آثار متفکران مهمی را در باب آزادی ترجمه و در اختیار عموم قرار داده اند. در شرایط کنونی خفقان و سانسور در داخل کشور و با علم به اینکه سرکوبگران، پس از اعتراض های وسیع پس از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، فرهنگ و علوم انسانی را منشاء اصلی خطر برای نظام شناخته اند و بر آنند که دسترسی دانشجویان، پژوهشگران، روشنفکران، فعالان حقوق مدنی را به آثار "غربی" از این نیز که هست محدود تر کنند، وظیفه ترویج میراث فکری دموکراسی و حقوق بشر، که منحصر به هیچ فرهنگی نیست و میراث مشترک بشریت است، به عهده هواداران آزادی و دموکراسی در خارج کشور است.

تاریخ اندیشه دموکراسی تاریخ دوحرکت فکری است که همزمان در پی دو هدف جداگانه ولی مرتبط، بوده است: از طرفی اهتمام برای نهادینه کردن مدارا و بردباری در جامعه و از طرف دیگر کوشش برای محدود کردن حاکمیت (قدرت) سیاسی و انتقال آن از طبقه ممتاز یا یک شخص به همه شهروندان و مشخص کردن دامنه آزادی های عمومی و تضمین آن ها در برابر قدرت حاکمیت. حرکت نخست مبتنی بر یک اصل اساسی و بدیهی است و آن اینکه هیچ نیروی خارجی نمی تواند هیچ حقیقتی را به قهر و عنف به وجدان انسان تحمیل کند. عقل و خود مختاری ذاتی انسان او را تنها داور حقیقتی مقرر کرده است که بر پندار و کردارش حکومت می کند. در نتیجه مراجع دینی و مذهبی نه حق دارند و نه قدرتش را که آنچه را حقیقت می پندارند به آدمیان تحمیل کنند، و تنها با برهان و دلیل می بایست که افراد را متقاعد به ایمان آوردن کنند. بنابراین نهادهای مذهبی و مراجع دینی را نیازی به قوه قهریه نیست و نه تنها خود نباید آلوده به قدرت سیاسی باشند، بلکه نیروی حکومت نیز نباید در خدمت مراجع دینی باشد و تا آنجا که به حقایق دینی و عقاید افراد مربوط می شود حاکمیت سیاسی در موضع بی طرفی است. بدینسان هدف نهایی جامعه سیاسی، و حکومت، سعادت اخروی آدمیان نیست، زیرا این هدف صرفاً و منحصرأ در حیطه اقتدار وجدان فردی است. این نظریه شالوده نظریه دولت (جامعه سیاسی) است که منشاء

آن تنها اراده آزاد اعضای جامعه، و هدف نهایی‌اش، نخست تأمین امنیت و سپس رفاه شهروندان است. گرچه در باب چگونگی اعمال اقتدار توسط دولت، به وکالت از اعضای جامعه، و دامنه این اقتدار و محدوده آزادی‌های فردی، بین فلاسفه سیاسی اختلاف نظر هست، اما همگی به اجماع بر این نظرند که اقتدار دولت منبعث از حق حاکمیت ذاتی فرد بر سرنوشت خویش است و هیچ منشاء دیگری برای حکومت پذیرفته نیست.

باروخ (بندیکت) اسپینوزا^۱ (۱۶۳۲-۱۶۷۷) یکی از برجسته‌ترین فلاسفه قرن هفده میلادی، اولین متفکر دموکراسی لیبرال است، گو اینکه شهرتش در این باب به پای جان لاک نمی‌رسد. او نخستین اندیشمندی است که بیش از چهار سال پیش از جان لاک هدف نهایی جامعه سیاسی را تأمین آزادی برای انسان شناخت. اسپینوزا^۱ "رساله الهیاتی-سیاسی (تئولوژیکو-پلیتیک)" (۱۶۷۰)، اثر پرنفوذ فلسفی-سیاسی خود را در دفاع از آزادی اندیشه، وجدان و عقیده، و در حمایت از مداراخواهی یوهان دوویت نوشت که از تعصب کالوینیست^۲ های هلند و تمایلشان به کنترل قدرت سیاسی و تحمیل افکارشان از طریق اعمال قدرت سیاسی، سخت آزرده و نگران بود. این اثر پس از قتل یوهان دوویت در سال ۱۶۷۴ در هلند ممنوع شد. اسپینوزا که در آثار مهم الهیات و اخلاق خود تفسیری نوآورانه از ذات الهی، دین و نبوت و کتاب مقدس ارائه می‌کند، در رساله الهیاتی-سیاسی خود سعی در اثبات این نکته دارد که آزادی عقل و اندیشه انسان نه تنها برای حفظ و اشاعه تقوی مفید است بلکه واجب و ضروری است. و نیز این آزادی نه تنها برای امنیت و ثبات دولت سودمند است بلکه رکن اصلی اقتدار دولت است.

متن حاضر ترجمه باب بیستم و پایانی رساله الهیاتی-سیاسی می‌باشد که چکیده ایست از دفاعیه اسپینوزا از آزادی اندیشه و وجدان در رابطه با دین و دولت. در پاورقی‌ها یادداشت‌ها ناشر و مترجم به صورت [ی-ن] و [ی-م] آمده است.

بنیاد عبدالرحمن برومند

آذر ماه ۱۳۸۸

^۱ باروخ (بندیکت) اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف یهودی تبار هلندی است، اجدادش در دوران تفتیش عقاید در پرتغال (۱۵۳۶) به اکراه و زور به مسیحیت گرویده بودند و برای گریز از خشونت مذهبی به شهر نانت در فرانسه مهاجرت کردند و در سال ۱۶۱۵ از فرانسه اخراج شده به روتردام در هلند مهاجرت کردند. پدر بزرگ باروخ در این شهر درگذشت و پدر و عموی او در شهر آمستردام سکنی گزیدند. خانواده اسپینوزا در هلند، که آزادی دین و وجدان را به رسمیت شناخته بود، به دین اجداد خود بازگشتند و خود او نیز در مدرسه علوم دینی یهودیان آموزش دید. محیط باز هلند و ذهن بیدار و کنجکاو اسپینوزا او را به فراگیری زبان لاتین و مطالعه متون فلسفی و دینی مختلف واداشت. او با آثار فیلسوفانی چون دکارت و هابز آشنا شد. نگاه انتقادی او به پیش مذهب همکیشان در آمستردام و تفسیر عقلانی‌اش از تورات باعث شد که همکیشان او را مرتد بشناسند و طردش کنند (۲۷ جولای ۱۶۵۶). اسپینوزا همچون دکارت و لایبنیتس یکی از چهره‌های مهم فلسفه عقل‌باوری در قرن هفدهم است. آثار او در دوران زندگیش هم از طرف کلیسای کاتولیک و هم از سوی همکیشان تحت ممیزی قرار گرفت. اسپینوزا که به موازین اخلاقی پایبند بود و زندگی ساده برگزیده و با ساختن عدسی عینک امور خود را می‌گذراند در سن ۴۵ سالگی در اثر بیماری ربوی درگذشت. [ی-ن]

^۲ پیروان یکی از علمای الهیات مذهب پروتستان، یوهان کالون (۱۵۰۹-۱۵۶۴ میلادی) که از جمله پیروی بی‌چون و چرا از نص کتاب مقدس را تکلیف مؤمنین می‌دانست. کالون خود در شهرهای ژنو و لوزان (سوئیس) به اشاعه برداشتی تعصب آلود و خشن از مذهب پرداخت و پیروانش نیز در هلند با پیروی از کردار او، مدارا با عقاید مخالف و دگر اندیشی را بر نمی‌تابیدند. لازم به یادآوری است که اندیشه کالون محدود به برداشت تعصب الودش از دین نیست و نقش کلیسای اصلاح شده (پروتستانتیسم)، که کالون یکی از علمای برجسته آن است، در رهایی سیاست از سیطره دین و کلیسا، یکی از فصول مهم تاریخ شکل‌گیری دموکراسی در غرب است. [ی-ن]

باب بیستم

آزادی پندار و آزادی گفتار در یک حکومت آزاد

"هیچ فردی، در واقع، هرگز نمی تواند قدرت خود را - و در نتیجه حق خود را- تا بدان حد واگذار کند که دیگر انسان نباشد".

نشان خواهیم داد که،

در یک حکومت آزاد، هرکسی آزاد است، آن چه می خواهد ببیندش، و آن چه می اندیشد، بر زبان آورد.

اگر ذهن آدمیان، همانسان مهارپذیر می بود که زبان ایشان، همه فرمانروایان بر اریکه فرمانروایی شان، ایمن می نشستند، و حکمرانی با قهر پایان می گرفت. زیرا هر یک از تابعان، در سازگاری با خواست های فرمانروا زندگی می کرد و به پیروی از فرمان های او، آنچه را وی حق و باطل، خیر و شر، عادلانه و ناعادلانه می دانست، پذیرفتار بود و ارج می نهاد.

اما، چنان که پیش از این، در ابتدای باب هفدهم (۱۷) نشان داده ام³؛ ناشدنی است که ذهن انسانی به طور کامل در اختیار دیگری نهاده شود. زیرا کسی قادر نیست، به دلخواه و یا از روی اجبار، حق طبیعی آزاد اندیشی و داوری خود را، به دیگری واگذار کند.

بنابر این دلیل، دولتی که قصد مهار اندیشه ها را بکند، دولت جابری است. و قدرت حاکمه ای که برای تابعان اش مقرر کند که حق چیست و باطل کدام است و یا بر اساس کدامین باورها می باید خداوند را پرستید، از حاکمیت اش سؤ استفاده می کند و حقوق تابعان اش را زیر پا می گذارد. این ها، تمامی از حقوق طبیعی فرد به شمار می آید، و هیچ کس نمی تواند آن ها را از خود سلب کند، حتا اگر خود چنین بخواهد.⁴

اذعان دارم که رأی و نظر انسان ها، از راه های بسیار و به درجاتی باورنکردنی تأثیرپذیر است، به طوری که به رغم نبودن در زیر مهار بیرونی و مستقیم دیگری، چنان وابسته به سخنان وی باشد که بتوان به درستی گفت که فرمانروای آن اوست. اما، با این که دامنه چنین تأثیرها سخت

³ در باب هفدهم، اسپینوزا با تحلیل تاریخ سیاسی عبرانیان ثابت می کند که هیچ فردی نیاز ندارد که تمامی قدرت طبیعی و حق حاکمیت خود را به دولت (یا جامعه سیاسی) منتقل کند. [ی-ن]

⁴ در آغاز باب ۱۶ رساله اسپینوزا در این مورد می نویسد: "هیچ فردی، در واقع، هرگز نمی تواند قدرت خود را - و در نتیجه حق خود را- تا بدان حد واگذار کند که دیگر انسان نباشد". [ی-ن]

گسترده است، تا به آنجا نیست که به بی‌اعتباری این سخن درست بینجامد که فهم و شعور هر انسانی مال خود اوست و فکر آدمیان به همان اندازه گوناگون است که ذائقه‌هاشان.

موسی که نه با فریب، بل که با فضیلت الهی چنان اذهان مردمان‌اش را مسخر خود ساخته بود که برتر از بشرش می‌پنداشتند و باور می‌داشتند که عمل و سخن او ملهم از وحی الهی است، با این همه، از بدسخنی‌ها و تأویلات شیطانی مردم ایمن نبود، و بسیار کمتر از او، دیگر شاهان و فرمانروایان توان پیش‌گیری از چنین کاری را دارند!

چنین قدرت نامحدودی اگر که اصلاً وجود داشته باشد، باید به یک پادشاه تعلق داشته باشد، و از همه کمتر به یک حکومت مردمسالار که در آن همه مردم و یا بخش بزرگی از آنها مشترکاً اعمال حاکمیت می‌کنند. این واقعیتی است که گمان می‌کنم هرکس به آسانی آن را در می‌یابد.

قدرت یک فرمانروا هر چند نامحدود هم باشد، هر چند به طور ضمنی در مقام نماینده قانون و دین به او واگذار شده باشد، هرگز نمی‌تواند مانع از آن شود که مردم بر حسب عقل خود یا تحت تأثیر هر عاطفه‌ای داوری کنند.

درست است که وی حق دارد کسانی را که عقایدشان در موضوعات مختلف با عقاید او یکسان نیست، دشمن خود بشمارد، ولی ما در اینجا در باره حقوق مشخص وی سخن نمی‌رانیم، بل که در مورد سودمندی و درستی نحوه عمل اوست که گفت و گو می‌کنیم.

من قبول دارم که فرمانروا حق دارد به خشونت‌آمیزترین وجهی حکم براند و به هر خرده‌دلیلی، شهروندان را به دست مرگ بسپارد، اما کسی نمی‌تواند مدعی شود که این کار وی مطلوب عقل سلیم است، مطلوب نیست از این رو که چیزهایی از این دست بدون به خطر انداختن جدی خود او انجام پذیر نیست، و از این رو حتی می‌توان قدرت مطلق او را در دست زدن و عمل به این کارها منکر شد و به تبع آن، حق او را، زیرا که [روشن است] حقوق فرمانروا محدود به قدرت اوست. از آنجا که هیچکس نمی‌تواند از آزادی اندیشیدن و احساس خود دست بکشد، بلکه بر اساس حق طبیعی الغاء ناپذیری ارباب اندیشه‌های خود است، این نتیجه به دست می‌آید که، اندیشه انسان‌ها را، که سخت متنوع است و بسا که در مغایرت با همدیگر، نمی‌توان بدون پی‌آمدهای فاجعه‌بار، به جبر وادار کرد که فقط [و یک‌زبان] در سازگاری با فرمان‌های قدرت حاکم سخن بگویند. حتی اگر از توده مردم سخن نگوییم، مجرب‌ترین کسان هم، خاموشی را تاب نمی‌آورند. این از نقطه ضعف‌های مشترک انسانی است که اندیشه‌های‌شان را با دیگران در میان نهند. حتی آن جایی که خاموشی و رازداری ضرورت دارد. از این رو، هر جا که فرد از بیان آزاد و آموزاندن اندیشه‌هایش منع شود، حکومت از خشونت‌ورزترین حکومت‌ها خواهد بود و آنجا که افراد از این آزادی بهره‌مند باشند حکومت معتدل است. با این حال، انکار نمی‌توان کرد که اقتدار حاکم ممکن است از سخن‌ها همان قدر آسیب ببیند که از کردارها، با آنکه آزادی مورد بحث را نمی‌بایست به کل از تابعان [رعایا] دریغ کرد، ولی واگذاری نامحدود آن نیز زیان‌بار خواهد بود، از این رو اکنون بایستی برسید، چنین آزادی را تا به چه حد می‌توان و باید داد بدون اینکه آرامش کشور

برهم خورد و یا قدرت فرمانروایان به خطر افتد. همان طور که در ابتدای باب ۱۶ گفته ام⁵، این هدف اصلی من است.

از توضیحات بالا، در باره اساس حکومت به روشنی می شود نتیجه گرفت که هدف حکومت، حکم راندن، از راه نگهداشت مردم در ترس و خواستن فرمانبری از آنان نیست، بل که بر عکس، آزاد ساختن همگان است از ترس، و اینکه هرکس بتواند در امنیت هر چه بیشتر زندگی کند و به سخن دیگر، با بهره مندی از حق طبیعی اش به کار و زندگی بپردازد، بی آنکه به خود و یا به دیگران آسیبی برساند.

[تکرار می کنم] که، هدف حکومت این نیست که آدمیان را از موجوداتی خردورز به ددان و بازیچه های خودکار تبدیل کند، بل که هدف آن توانمند ساختن ایشان است به پروراندن و شکوفا ساختن روح و تن شان در امنیت کامل، و این که بتوانند آزاده عقل شان را به کار بندند، بی آنکه با خشم و نفرت و رشک و نیرنگ و بیدادگری به ستیز با یکدیگر برآیند. در واقع، هدف حقیقی حکومت آزادی است.

به علاوه، دیدیم که بنیاد کردن حکومت [دولت] نیاز دارد به اینکه قدرت قانونگذاری یا به دست همه شهروندان و یا بخشی از آنان و یا یک فرد سپرده شود.

از آنجا که رأی و عقیده آدمیان متفاوت است، و هر کس گمان می برد که همه چیز را از دیگران بهتر می داند و ناممکن است که همه هم عقیده باشند و یک سخن بگویند، زندگی صلح آمیز میان آنان تنها هنگامی امکان پذیر می شود که هر یک، تا حدودی [که بر اساس قراردادی تعیین می شود] از عمل کردن به آنچه خود درست می انگارد چشم ببوشد. اما چون چنین کرد، به این معنی نیست که از حق اندیشیدن و بیان رأی و عقیده خود نیز چشم پوشیده است. و از این رو هیچ کس بی آنکه به حق قدرت حاکم خدشه ای وارد آورد، دست به عملی برخلاف قوانین حکومت نمی تواند بزند. اما از حق اندیشیدن و اظهار عقیده و به تبع آن، سخن گفتن منطبق با عقایدش، هر چند خلاف نظر حکومت باشد، برخوردار است. به شرط اینکه این کار را بر اساس دلیل های استوار عقلی بکند و نه از روی نیرنگ و نفرت و خشم و یا به قصد ایجاد تغییراتی در حکومت برای دستیابی به خواسته های شخصی اش.

برای مثال، فرض می کنیم که کسی نشان دهد که قانونی با عقل سلیم ناسازگار است و بایستی لغو شود. اگر وی نظرش را برای دآوری بر حکومت عرضه کند (که تنها مرجع تنفیذ و لغو قوانین است) و در این میانه به هیچ عملی که ناقض آن قانون باشد دست نزند، شهروندی نیک کردار است و حکومت او را قدر می شناسد. اما اگر وی حکومتیان را به بیدادگری متهم سازد و مردم را علیه حکومتگران برانگیزاند و یا بخواهد آن قانون را برخلاف خواست حکومت و با زور زیر پا نهد، مفسده جو و شورشگر است.

⁵ در باب ۱۶ اسپینوزا همچون هابز که کتاب لویاتان خود را در سال ۱۶۵۱ قریب به بیست سال قبل از انتشار کتاب او منتشر کرده، انسان را اول در وضع طبیعی، آزاد از هرگونه پیوند اجتماعی تصور می کند و حق حاکمیت طبیعی او بر سرنوشتش را، که ریشه در قدرت انسان دارد، به اثبات می رساند. سپس شرایط پیوستن فرد را به جامعه سیاسی برای بهبود زندگی و رفاه بیشتر خویش تحلیل می کند. وجه تمایز اندیشه هابز و اسپینوزا در مورد حقوق شهروندی اینست که اولی معاهده ای بین اعضای جامعه توصیه می کند که بر اساس آن افراد همه حاکمیت خود را به دولت منتقل کرده و در ازای اطاعت محض شهروندان، آن دولت متعهد به حفظ امنیت کامل آن ها می شود. اسپینوزا، چنین انتقال کاملی را نقض قانون طبیعی و حقوق طبیعی می داند، و آن را کاری عبث و در واقع غیر ممکن می داند. در باب ۱۶ اسپینوزا به عرصه حاکمیت دولت و حقوق منی فرد در جامعه می پردازد. [ی-ن]

بدین گونه، می‌بینیم که فرد بی آنکه به اقتدار حاکمان‌اش و آرامش جامعه صدمه‌ای بزند می‌تواند به بیان و آموزاندن عقاید خود بپردازد. بدین ترتیب که قدرت قانونگذاری تام و تمام را تا جایی که ناظر بر کردارهاست به حاکمان واگذار کند و از دست زدن به عملی برخلاف قوانین مصوب آنان خودداری ورزد، به رغم اینکه بیشتر وقت‌ها ناگزیر می‌گردد به گونه‌ای عمل کند که مغایر با عقاید خود اوست و به روشنی حس می‌کند که [عقاید خود او] عقاید بهتری اند. در پیش گرفتن چنین راه و روشی، نه تنها ناقض عدالت و وظیفه‌شناسی نیست، بل که درست‌ترین روشی است که فرد عدالت‌خواه و وظیفه‌شناس باید اختیار کند.

نشان دادیم که عدالت وابسته است به قانون‌های مصوب مراجع اقتدار. بنابراین، کسی که از مصوبات آنان تخطی کند، عادل نیست، زیرا همان طور که در باب پیش ذکر کردیم برترین وظیفه فرد عمل به حفظ صلح و آرامش اجتماعی است و این‌ها حفظ نمی‌شود اگر قرار باشد هر کس به گونه‌ای که دلخواه اوست زندگی کند.

بنابراین عین وظیفه‌شناسی است اگر کسی به انجام دادن عملی برخلاف قوانین کشورش دست بزند، چون اگر دست‌یازی به چنین عملی عمومیت یابد، ضرورتاً، فروپاشی حکومت را در پی خواهد آورد.

از این رو، تا وقتی که انسان در متابعت از قوانین حکومتگران‌اش عمل می‌کند به هیچ وجه در مغایرت با عقل‌اش نیست. چون به پیروی از عقل است که حق کنترل اعمال‌اش را از خود سلب کرده، و به آنان واگذارده است.⁶

عرف و عادت رایج نیز مؤید این نظر است. در گردهمایی‌های بزرگ و یا کوچک قدرت‌ها، کم پیش می‌آید که تصمیم‌ها به اتفاق آراء گرفته شود. ولی، در به اجرا درآوردن تصمیمات، همه، چه آنان که به آن رأی موافق داده اند و چه آنان که رأی مخالف داده اند، وحدت نظر دارند.

باز گردهم می‌آید به سخن خود. از آنچه در باره مبانی تأسیس حکومت [جامعه سیاسی] گفته شد دریافتیم که چگونه می‌شود انسان از آزادی عقیده و بیان بهره‌مند شود، بی آنکه قدرت عالی حکومت خدشه ببیند. براساس همان مفروضات و به همان آسانی معلوم می‌توان کرد که چه عقایدی مفسده‌انگیز است. آشکارا، عقایدی، که بنابر ماهیت‌شان، معاهده‌ای را فسخ می‌کنند که به موجب آن حق آزادی عمل [فرد] به حکومت واگذار شده بود.

برای مثال، کسی که بر این عقیده باشد حکومت صاحب هیچ حقی در مورد او نیست، یا که، به هیچ عهد و پیمانی پایبند نمی‌باید بود، و یا اینکه، هرکس باید چنان زندگی کند که خوشایند اوست، و یا عقایدی همانند این‌ها که ماهیتاً در مخالفت مستقیم با قرارداد یاد شده است، فتنه‌انگیز است، نه صرفاً به جهت نفس این عقاید به عنوان عقیده، بلکه از جهت عملی که در بطن داشتن چنین

⁶ عقل انسان به وی حکم می‌کند که برای خروج از وضع طبیعی و عدم امنیت و خطرات آن با هم‌معان خود عهدی ببندد و براساس آن جامعه سیاسی تشکیل شود که در آن همه اعضای جامعه بخشی از حاکمیت طبیعی خود را به دولت منتقل می‌کنند و دولت از آن نیرو برای وضع قوانین، ایجاد امنیت، و بهبود وضع زندگی همه شهروندان استفاده می‌کند. به این دلیل است که پیروی از قوانینی را که فرد باطل می‌شناسد از نظر اسپینوزا خلاف حکم عقل نیست، زیرا با نقض خودسرانه قوانین، هرچند بد، شهروندان اساس قرارداد اجتماعی را متزلزل کرده و جامعه را بسوی هرج و مرج و نهایتاً انحلال سوق می‌دهند. [ی-ن]

عقایدی نهفته است. زیرا کسی که دارای چنین نظریه‌هایی است قراردادی را که با فرمانروایان، به صراحت و یا به تلویح⁷، خود بسته بود، نقض کرده است.

دیگر عقایدی که متضمن اعمال ناقض قرارداد (مثل انتقام و خشم و نظایرشان) نباشند، مفسده‌انگیز نیستند. مگر در حکومتی که فساد به حدی رسیده باشد که خرافه‌پرستان و جاه‌طلبان که مردان اهل دانش را بر نمی‌تابند، چنان محبوبیت عام و دست بالایی یافته باشند که سخن ایشان از قانون، بیشتر ارج نهاده شود.

من منکر این نیستم که نظریه‌هایی وجود دارند، که گرچه در ظاهر فقط با مجرداتی چون حق و باطل سر و کار دارند، ولی در واقع با انگیزه‌هایی کاملاً ناپسند طرح و منتشر می‌شوند. ما این مسأله را در باب ۱۵ بررسی کرده‌ایم⁸ و نشان داده‌ایم که به رغم این، عقل می‌بایست از هر قید و بندی آزاد بماند.

اما اگر به این اصل پایبند باشیم، که وفاداری انسان به حکومت مانند وفاداری او به خداوند می‌بایستی تنها بر اساس نامه اعمال او یعنی از جنبه نیک‌خواهی وی نسبت به هم نوعان‌اش داوری شود. نمی‌توان شک کرد که بهترین دولت‌ها، دولتی است که آزادی نظریه‌پردازی‌های فلسفی را همان اندازه مجاز بشمارد که آزادی باورهای دینی را.

اعتراف می‌کنم که گاه می‌شود چنین آزادی‌هایی، مشکلاتی به وجود آورند، ولی آیا تا کنون مسأله‌ای بوده است که چنان خردمندانه حل و باب شده باشد که خرده‌ای اشکال در آن بروز نکند؟ آن که در پی انتظام بخشیدن به همه چیز با یاری قانون است، بیشتر محتمل است به جای اصلاح آن‌ها، مفاصدی برانگیزد.

هنگامی که نمی‌توان چیزی را منع کرد، به رغم زیانباری‌اش چاره‌ای جز پذیرش آن نیست. چه بسیار شرها، که از شکم پرستی، حسد، حرص و میگساری و مانند‌هاشان بر نمی‌خیزد؟ ولی این‌ها همه تحمل می‌شوند. با آنکه از رذایل اند. به این سبب که با قانونگذاری نمی‌توان منعشان کرد. از این رو سزاوارتر است که آزادی اندیشه پذیرفته شود که در حقیقت از فضایل است و از میان برداشتنی هم نیست. جدای از این، چنان که نشان خواهم داد، پی‌آمدهای بد آن [آزادی اندیشه] به آسانی به دست مقامات عرفی مهارپذیر است. حال این بماند که آزادی اندیشه و داوری برای پیشرفت دانش بشری و هنرها مطلقاً ضروری است و هیچ کس بدون بهره‌مندی کامل از آن، چنین فعالیت‌هایی را به نحو احسن پی نخواهد گرفت.

اما بگذارید چنین فرض بگیریم، که آزادی را بشود درهم شکست و انسان‌ها را چنان به بند کشید که کسی جرأت نیاورد دم برآورد و سخنی جز آنچه فرمان فرمانروایان است گفته نشود. اما این کار هرگز تا بدانجا نمی‌تواند پیش برده شود که انسان وادار شود همان طور ببیند که حکومتداران او می‌اندیشند که پی‌آمد ضروری آن این خواهد بود که انسان‌ها در زندگی روزانه آنچه را می‌اندیشند، به گونه‌ای دیگر بر زبان آورند، که این به بهای تباهی وفاداری و خلوص نیتی

⁷ قرار داد اجتماعی که یک فرض حقوقی است، الزاماً واقعیت تاریخی ندارد، و صرف زندگی در یک جامعه و تابعیت از قوانین آن به نوعی پذیرش قرارداد اجتماعی محسوب می‌شود. به این دلیل است که بستن قرارداد (اجتماعی) یا به صراحت یا تلویحاً مطرح می‌شود.

[ی-ن]

⁸ در باب ۱۵ اسپینوزا در باره رابطه بین عقل و وحی، فلسفه و الهیات می‌اندیشد و بر این تأکید می‌کند که این دو مقوله کاملاً جدا و از یکدیگر مستقل اند و هیچکدام نباید تابع و اسیر دیگری شوند. [ی-ن]

تمام می‌شود که زندگی اجتماعی و بنیاد دولت بر آن متکی است و به بهای پر و بال یافتن تملق‌پروری و عهد ناشناسی، که سرچشمه‌های نیرنگ اند و تباه‌کننده هنرهای نیکو.

اینکه مقرر سازند، همگان یکسان سخن بگویند، اصلاً ناشدنی است، زیرا فرمانروایان هر قدر بیشتر بکوشند که آزادی بیان را محدود کنند با ایستادگی سرسختانه‌تری روبه‌رو خواهند شد، در واقع نه با ایستادگی از سوی مال‌پرستان آزمند و چاپلوسان و دیگر سست‌عنصران خردباخته‌ای که می‌پندارند بالاترین شادکامی‌ها، انباشتن شکم‌هاشان و حظ بردن از شمردن پول کیسه‌هاشان است، بل که ایستادگی از سوی آنانی که از راه آموزش خوب، خصلت نیکو و فضیلت به آزادی بیشتر رسیده‌اند.

انسان‌ها بنا بر طبیعت‌شان، از اینکه عقایدی که آنان درست می‌انگارند مجرمانه تلقی شود، و آنچه الهام‌بخش آنان به پارسایی و پرستش خداوند و بزرگداشت انسان است زشت به شمار آید و منع شود، سخت آزرده می‌شوند، و از این رو آمادگی می‌یابند قوانین را نادیده گیرند و علیه مراجع قدرت دسیسه‌پردازی کنند و این را نه تنها شرم‌آور نمی‌پندارند، بلکه چنین مفسده‌انگیزی‌ها را افتخار آفرین نیز می‌دانند و با این چشم‌داشت سر به آشوب برمی‌دارند و این جرایم را تداوم می‌بخشند.

با سرشتی از این دست که طبیعت بشری دارد، ملاحظه می‌شود که قانون‌های ضد آزادی عقیده، تأثیرشان بیشتر بر آزاده‌اندیشان است تا بر شریران، و بیش از آنکه به کار مهار کردن مجرمان بخورد، راست‌کرداران را ناخوش می‌آید و می‌آزارد، و از این رو، برقرار داشتن‌شان برای حکومت خالی از خطر نیست.

به علاوه، چنین قانون‌هایی، تقریباً همیشه بهبوده‌اند، زیرا کسانی که معتقد به آن عقاید اند، و درست‌شان می‌دانند، از آن قوانین پیروی نمی‌کنند، و کسانی که آن عقاید را نادرست می‌دانند، به آن قانون به چشم یک امتیاز می‌نگرند و چنان مباحی به آن اند که مراجع مسئول، حتا اگر بعدها به لغو آن نیاز افتد، قادر به الغای آن نیستند.

بر این تأملات می‌توان در افزود، آنچه را در باب ۱۸ در بررسی تاریخ عبرانیان گفته ایم^۹ سرانجام، چه تفرقه‌ها که در کلیسا از این قصد حکومت برنخاسته است که مشاجرات پیچیده مذهبی را به ضرب قانون فیصله بخشد.

اگر که آدمیان، فریفته این آرزو نمی‌بودند، که قانون و حکومت‌مداران را در جانب خود داشته باشند و در برابر دیدگان، و در میان هلهله شادمانه عوام‌الناس بر مخالفان‌شان پیروز شوند و کسب افتخار کنند، نه چنین بدخواهانه به ستیز با یکدیگر برمی‌آمدند و نه چنین خشمی بر جان‌شان چیره می‌شد.

این را نه تنها عقل می‌آموزاند، بل که نمونه‌های روزانه نیز گواهی می‌کند آن را. قوانینی که مقرر می‌دارند، آدمی بایستی به چه چیز باور داشته باشد و یا به چه چیز نداشته باشد، و منع می‌کنند که کسی خلاف آن باور، سخنی بگوید یا بنویسد، غالباً برای امتیاز بخشیدن و یا باج دادن به کسانی

^۹ در باب ۱۸ اسپینوزا با اشاره به تجربیات تاریخی عبرانیان، رومیان، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها، بر لزوم عدم دخالت روحانیون در سیاست و ممنوعیت احراز مقام سیاسی برای آنان تأکید می‌کند. [ی-ن]

است که مردمان روشن ضمیر را تحمل نمی‌کنند، با چنین قوانین معیوب و خشنی می‌توان به آسانی هیجان‌های توده برآشفته را به خشم مبدل ساخت و علیه هر کسی هدایت نمود.

اما آیا سودمندتر نمی‌بود که به جای وضع کردن این قوانین عبث، جلوی خشم و غضب توده عوام گرفته می‌شد؟ قوانین عبثی که فقط از سوی دوستداران فضیلت و هنرهای آزاد است که زیر پا نهاده می‌شوند و حکومت را به چنان وضع مصیبت‌باری می‌اندازد که دیگر تحمل مردمان آزاداندیش را نکند.

برای حکومت چه مصیبتی بزرگتر از این که مردان درست‌کاری را که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و ظاهرسازی نمی‌کنند، مانند جنایتکاران روانه تبعید کند؟ زیان‌بخش‌تر از این کار چیست که انسانی را نه به سبب تباهاکاری و یا جنایت، بل که به خاطر آزاداندیشی او دشمن بدانند و به دست مرگ بسپارند، و جایگاه اعدام که می‌بایستی در دل نابکاران هراس افکند، تبدیل شود به صحنه نمایشی که در روی آن والاترین نمونه‌های مداراگری و فضیلت به عنوان مظهر رسوایی و بی‌آبرویی به مردمان معرفی می‌شوند.

کسی که خود را به درستکاری و شرافت می‌شناسد از مرگ به عنوان جنایتکار نمی‌هراسد و از هیچ کیفری روی نمی‌گرداند و بخشایش طلب نمی‌کند و روح‌اش ترس‌خورده و نادم از کاری ناشایسته نیست و جان‌سپردن برای امری نیک را کیفر نمی‌داند و مرگ در راه آزادی را افتخار آمیز می‌داند و شکوهمند.

از مرگ چنین مردانی چه حاصل می‌شود و این نمونه به چه کاری آید؟ آنچه آنان برای آن جان باخته‌اند، نزد بیکارگان و ابلهان ناشناخته است، و نزد مفسده‌جویان منفور است، و نزد راستان محبوب. و چنین نمونه‌هایی تنها چیزی که می‌آموزانند یا سرمشق گرفتن از قربانی است و یا ستودن ستمکار.

اگر بنا نباشد که صرف تظاهر بر اعتقاد باطنی مُرّج دانسته شود. و اگر قرار باشد که دولت‌ها از چنان اقتدار کاملی برخوردار باشند که به تمکین در برابر آشوبگران ناگزیر نگردند، الزام قطعی دارد که به اندیشه و بیان، آزادی اعطا شود تا انسان‌ها بتوانند با همه گوناگونی و حتا ناهمخوانی آشکار باورهاشان، با یکدیگر در هماهنگی زندگی کنند. بی‌شک، این بهترین نظام حکومتی است و کمترین ایرادها را بر آن می‌توان گرفت، زیرا از همه نظام‌های دیگر با طبیعت انسانی هماهنگ‌تر است. در یک مردمسالاری (که طبیعی‌ترین شکل حکومت است، چنان که در باب ۱۶ نشان داده ایم) هر کس، کنترل و نظارت حاکمیت را بر اعمال خود می‌پذیرد، اما حق خود به داوری کردن و اندیشیدن را، واگذار نمی‌کند و از آنجا که همگان همانند هم نمی‌اندیشند، می‌پذیرند که نظر اکثریت ملاک قرار گیرد و قدرت قانون یابد و به اقتضای شرایط و تغییر عقاید، آن را بتوان لغو کرد.

به همان نسبت که از واگذاری آزادی عقیده و بیان به آدمی دریغ ورزند، از وضعیت طبیعی بشری به دور می‌افتیم، و در نتیجه حکومت‌رانی بر آدمیان جبارانه‌تر می‌شود.

برای اثبات این، که از چنین آزادی هیچ مشکلی بر نمی‌خیزد که نتوان به آسانی با اعمال حاکمیت [دولت] برطرف کرد و اینکه عرصه اعمال آدمیان را می‌توان محدود کرد، در حالی که گوناگونی آشکار عقایدشان برجا ماند، خوب است نمونه‌ای بیاوریم. برای ذکر چنین نمونه‌ای راه

دوری نمی‌باید رفت. شهر آمستردام از ثمرات یک چنین آزادی، در کمال رونق و رفاه فراوان، و در میان ستایش مردمان دیگر بهره برمی‌گیرد. زیرا، در این حکومت پُرونق و این شهر شکوهمند، مردم از هر ملت و مذهبی که هستند در هماهنگی کامل در کنار همدیگر زندگی می‌کنند و کسی که قصد به امانت سپردن مال‌اش را به دیگری دارد، تنها از دارایی و ناداری او و از صداقت و بی‌صداقتی او پرسش می‌کند و بس، و با دین و آیین او کاری ندارد، زیرا که در محضر قضا در بردن و باختن موضوع هیچ اثری نمی‌گذارد. و هیچ کیش و آیینی نیست که چنان خوار شمرده شود که پیروان‌اش اگر آسیبی به کسی نرسانند، و حق هر کس را ادا کنند و به درستی زندگی کنند، از حمایت مقامات حکومتی بی‌نصیب بمانند.

برعکس [چنان که در گذشته دیده‌ایم]، هنگامی که شخصیت‌های سیاسی و ایالت‌ها در مشاجره مذهبی بین رمونسترانت‌ها (Remonstrants) و ضد-رمونسترانت‌ها (Contre-Remonstrants)¹⁰ آغاز به دخالت [و جانبداری از این و آن] کردند، کار به تفرقه کشید، و در موارد بسیار نمایان گردید، قوانینی که به قصد فیصله بخشیدن به مشاجره‌های مذهبی نهاده می‌شوند، بیشتر به رنجش آدم‌ها دامن می‌زنند تا به اصلاح کارها و مجوزی می‌شوند برای افراطی‌گری فزاینده، افزون بر این دیدیم که، تفرقه‌ها از عشق به حقیقت که سرچشمه ملایمت و ملاحظت است بر نمی‌خیزد، بل که خاستگاه تفرقه‌ها برتری‌طلبی فزون‌تر از حد است.

نظر به تمام این ملاحظات، از آفتاب نیمروز روشن‌تر است که تفرقه‌انگیزان حقیقی آنانی اند، که نوشته‌های دیگران را لعن می‌کنند و مجرمانه می‌شمارند، و نفاق‌افکنانه، توده‌های پرخاشگر را علیه نویسندگان آن‌ها بر می‌آشوبند، و نه خود این نویسندگان، که تنها برای دانش آموختگان می‌نویسند و داوری از عقل می‌جویند.

درواقع آشوب‌انگیزان حقیقی آن‌هایی هستند، که در یک کشور آزاد، در پی آنند که آزادی داوری و عقیده را که از عهده مرعوب ساختن‌اش بر نمی‌آیند محدود سازند.

من بدین ترتیب نشان دادم:

- ۱ - که، از انسان‌ها، آزادی بیان آنچه را می‌اندیشند، نمی‌توان سلب کرد.
- ۲ - که، این آزادی، به حقوق و اقتدار قدرت حاکم، زیانی نمی‌رساند و همه کس می‌تواند از آن بهره‌مند باشد و آن را به کار بندد، مشروط به اینکه، آن حقوق را خدشه‌دار نکند و با اعمال این آزادی، در پی آن نباشد که خودسرانه قانون‌هایی تازه در کشور برقرار کند و یا اینکه برخلاف قوانین موجود عملی انجام دهد.
- ۳ - که، هرکس می‌تواند از این آزادی بهره‌مند گردد، بی‌آنکه امنیت عمومی آسیب ببیند و یا از آن مشکلاتی برخیزد که نتوان به آسانی آن‌ها را حل و رفع کرد.
- ۴ - که، هرکس می‌تواند از آن بهره‌مند گردد، بی‌آنکه به تقوی و دیانت او آسیبی وارد آید.

¹⁰ رمونسترانت‌ها (Remonstrants) فرقه‌ای از مسیحیان هلندی بودند که متاله اهل لیدن، ژاکوب آرمینیوس (۱۶۰۹-۱۵۶۰) تأسیس‌گر آن بود و از مخالفان سرسخت نظریه‌ی سختگیرانه‌ی تقدیر باوری کالون بودند که آموزه‌های او مذهب رسمی حکومتی در هلند بود. رفتار آنها آمیخته با اعتدال، بردباری و مدارا بود. [ی-م]

۵ - که، قوانینی که با مسائل نظری سر و کار دارند، همه عبث اند.

۶ - و در آخر اینکه، نه تنها بایسته است چنین آزادی، بدون هیچ پیشداوری و نگرانی نسبت به امنیت عمومی، دیانت و حقوق فرمانروایان، داده شود، بلکه حتا اعطای آن برای صیانت از اینها ضرورت دارد.

زیرا، آنجا که به رغم همه اینها، مردمانی این آزادی را از مخالفین خود دریغ می کنند، و نه اعمال - که فقط دست یازیدن به عمل است که می تواند مجرمانه باشد- بل که عقاید مردم را به محاکمه می کنند، نمونه‌ای از رفتار با مردمان درستکار عرضه می‌شود که شهادت و جان‌فشانی در راه عقیده و نظر را به نمایش می‌گذارد و در دیگران به جای ایجاد رعب، احساس دلسوزی و کین خواهی نسبت به قربانیان را برمی‌انگیزد.

بدین‌سان، با چنین کاری، درستکاری و نیکخواهی به فساد کشیده می‌شود، چاپلوسان و خیانت‌پیشگان تشویق می‌گردند و فرقه‌گرایان پیروز می‌گردند، به همان اندازه، که حکومتداران در مقابله با عداوت‌ورزی‌های آنان از در تسلیم در آیند و با بهره‌گیری از قدرت اجرایی حکومت، از نظریه‌هایی به حمایت برخیزند که آنان شارحان آنند. و درست از همین روست که آنان به خود اجازه می‌دهند مدعی حق حکومت‌رانی شوند و ادعا کنند که مستقیماً از سوی خداوند برگزیده شده اند و قانون‌هاشان، قانون الهی است. و قوانین حکومت که قانون‌های وضع شده بشری است، می باید تابع قوانین آسمانی - به سخن دیگر تابع قوانین خود آنها - باشد.

نزد همه باید عیان باشد، که این وضعیت و احوالی نیست که به سعادت و رفاه عمومی راهبر شود، همان طور که ما در باب ۸ نشان داده ایم، ایمن‌ترین راه برای حکومت، وضع این قاعده است که شمول کار دین را منحصر کند به نیکوکاری و عدالت و حدود حقوق حاکمان را منحصر کند به نظارت کردن بر اعمال مردمان و نه جز آن، خواه در امور مقدس معنوی و خواه در امور دنیوی.

و هرکس باید بتواند آن گونه که دلخواه اوست بیندیشد و آنچه می‌اندیشد بر زبان آورد.

به این ترتیب، من وظیفه‌ای را که در این رساله بر عهده گرفته بودم به انجام رساندم. تنها می‌ماند، طلب کنم که به این واقعیت بدل توجه شود که من چیزی ننوشته‌ام که نخواهم با رغبت تمام بر فرمانروایان کشورم، به منظور آزمون و تأیید آنان عرضه بدارم و آنچه را ایشان تشخیص دهند که ناسازگار با قوانین و یا زیان‌بخش به خیر عمومی است، پس بگیرم.

من می‌دانم که انسان ام و چون یک انسان خطا پذیر. اما برای پرهیز از هرگونه خطا دقت بسیار کرده‌ام و جهد کرده‌ام در سازگاری محض با قوانین کشورم و تقوا و اخلاق، باقی بمانم.

اسپینوزا



The Abdorrahman Boroumand Foundation

On natural right of free reason and judgment

Baruch Spinoza



3220 N St NW, Suite 357
Washington, DC 20007

در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران
طرح بنیاد عبدالرحمن برومند